

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

بیژن نیابتی

۰۲ جون ۲۰۱۵

جنگ جهانی چهارم، ابزارها و آماجها



بخش یازدهم ، حزب ناسیونال فاشیست ایتالیا

پروسه چرخش به راست موسولینی متعاقب تأسیس "رزم فاشیستی" برسر تعیین برنامه تشکیلات مذکور به بلوغ می رسد. این جریان که در آن فوتوریستهای مارینتی دست بالا را دارند از هیچ برنامه همگونی برخوردار نیست. اصلاً با تنوعی که در اجزای متشکله آن موجود است رسیدن به یک برنامه همگون از اساس امکانپذیر نیست. موسولینی خود اشاره بدین دارد که در آن روزها او از هیچ دکترینی جز دکترین "فعال بودن محض" *Aktivismus* برخوردار نبوده است.

به همان اندازه ناهمگون مواد برنامه ای همچون ضدیت با سرمایه داری، سلطنت و روحانیت با پشتوانه ناسیونالیستی افراطی است. برای مردم عادی فهم جریانی که با شعارهای چپگرایانه، همزمان هم علیه راست و هم علیه چپ به بسیج توده می پردازد، ساده نیست. در انتخابات میلان اصلاً وارد شورای شهر نمی شوند و در کل استان نیز تنها ۴۷۹۵ رأی نصیب آنان می گردد. این برای موسولینی یک ضربه دوگانه است. از یکسو شکستی خفت بار در مقابل رقبای سابقش در حزب سوسیالیست که ۱۵۶ صندلی در پارلمان نصیبشان شده است و از سوی دیگر در درون تشکیلاتی که در رابطه با نتایج انتخابات در مقابل اقطاب چهارگانه حزبی *Quadrumviren* به صلابه کشیده شده و می بایستی که پاسخگو باشد.

در این نقطه است که اختلافات درونی بالا می گیرد. مارینتی خواهان یک گرایش به چپ قاطعانه است و شعار انقلاب بلشویکی (البته بدون انترناسیونالیسم) می دهد. او همچنین خواهان سخت تر شدن مبارزه با سلطنت و روحانیت است. مارینتی حتی بوروکراسی اداری را نیز به مبارزه می طلبد و خواهان انحلال زندانها و تشکیلات امنیتی و انتظامی کشور می گردد. به عکس موسولینی تصمیم خود را مبنی بر یک تغییر خط اساسی به راست گرفته است. بازگشت

دوباره او به چپ اگر هم که بخواهد ، با مارک خیانتی که بر او ماندگار گردیده، امکانپذیر نیست . او این تصمیم سرنوشت ساز را با یک چرخش به راست آشکار ، طی دومین کنگره "رزم فاشیستی" در ۱۹۲۰ اعلام می دارد .
"خط ما نباید غرق کردن کشتی بورژوازی باشد بلکه درستتر آنست که ما به جای غرق کشتی به فتح عرشه پردازیم و آنگاه عوامل انگل ماب را از عرشه به دریا بریزیم "

این گام موسولینی ریزشهای بسیاری را به دنبال دارد . از جمله کلیه فوتوریستهای مارینتی از تشکیلات بیرون می روند. در مقابل این ریزش بزرگ از چپ ، چرخش موسولینی به راست ، چشم انداز جذب نیروهای تازه اینبار اما از راست جامعه را در مقابل فاشیستها می گشاید . گامهای بعدی مبنی بر آشتی دوباره با سه "ک" معروف یعنی "کینگ (شاه) و کاپیتال (سرمایه) و کلیسا " و حمایت جیوانی جیولیتی *Giovanni Giolitti* نخست وزیر وقت از او در انتخابات ۱۵ ماه می ۱۹۲۱ باعث می شود که همراه با ۳۳ نفر دیگر از کادرهای فاشیست به پارلمان وارد شود . این موفقیت به این دلیل به دست می آید که جیولتی کادرهای فاشیست را وارد لیست حکومتی بلوک ملی *blocchi nazionali* کرده است .

جیولتی از مقتدرترین سیاستمداران تاریخ معاصر ایتالیاست که ۹ بار در فاصله سالهای ۱۸۹۲ تا ۱۹۲۱ به سمت نخست وزیری این کشور انتخاب شده و علی رغم افتضاحات مالی بسیار و سوء استفاده گسترده از قدرت و مقام ، سالیان سال اقتدار و نفوذ خود بر صحنه سیاسی ایتالیا را حفظ می کند . این سوء استفاده از قدرت یکبارحتی در دسامبر ۱۸۹۳ تا مرحله استعفاء و فرار او به شارلوتن بورگ هم کشیده می شود . نفوذ او تا آنجا بوده است که از دوران زمامداری و حاکمیت او بر سیاست ایتالیا به مثابه "دوران یا عصر جیولتی" *età giolittiana* نام برده می شود . عدم موفقیت جیولتی در معتدل کردن فاشیستها و جذب و هضمشان در سیستم که نهایتاً پس از دوماه به استعفاء او از مقام نخست وزیری در ۲۱ جولای ۱۹۲۱ منجر می گردد ، پایان "دوران جیولتی" و سرآغاز "دوساله سیاهی" است که با مارش فاشیستها به سوی رم فاتحانه به نتیجه می رسد .

با ورود فاشیستها به پارلمان و به دنبال تصفیه کامل تشکیلات از عناصر متمایل به چپ ، در هفتم نومبر ۱۹۲۱ موسولینی تغییر نام رزم فاشیستی به حزب ناسیونال فاشیست ایتالیا *Partito Nazionale Fascista (PNF)* را اعلام می کند و بدینترتیب فاشیسم در ایتالیا شکل تشکیلاتی مناسب با محتوای برنامه جدید را پیدا می کند . با بنیانگذاری حزب ، فاشیستها از هیأت یک گروه فشار به یک جریان سیاسی با برنامه مبدل شده و خیز به سوی تصاحب قدرت سیاسی را رسماً آغاز می کنند .

سناریوی موسولینی این بود که با افزایش ترور توسط فاشیستها از سوئی و جلوگیری از تثبیت یک دولت با ثبات از سوی دیگر ، به انتظار روزی بنشیند که خرابی اوضاع صداها برای ضرورت بالا کشیدن یک مرد مقتدر را که آرامش و صلح برای ایتالیا به ارمغان آورد، بالا بگیرد . این انتظار چندان به درازا نمی کشد .

اعتصاب عمومی اول فیروزی ۱۹۲۲ که از سوی چپها در واکنش به ترورهای افزایش یابنده انجام می گیرد توسط فاشیستها در هم شکسته می شود. جوخه های فاشیست در فاصله ۳ اگست تا ۵ سپتمبر، شهرهای میلان، جنوا، لیورنو، بوزن و ترینت را به تصرف خود در می آورند . اگرچه در پارما متحمل یک شکست می شوند .

با این حال موسولینی زمان را برای نشان دادن خود به مثابه ناجی قدرتمند ایتالیا مناسب می بیند . او همراه با چهل هزارتن از پیراهن سیاهانش "مارش به سوی رم" را آغاز می کند . نخست وزیر لونیجی فاکتا *Luigi Facta* تصمیم می گیرد که با اعلام شرایط ویژه به مقابله با محاصره رم بپردازد. اما پادشاه نه تنها چنین اجازه ای را نمی دهد که با سلب اعتماد از فاکتا ، موسولینی را مأمور تشکیل دولت نیز می نماید .

روز ۳۰ اکتوبر ۱۹۲۲ پیراهن سیاهان وارد رم می شوند. تأمین کننده مالی مارش به سوی تصاحب قدرت سیاسی در رم کسی نیست جز معشوقه یهودی موسولینی "مارگریتا سارفاتی". او نه تنها تأمین کننده مالی این حرکت سرنوشت ساز است که از اساس درصاف برنامه ریزان اصلی آن نیز قرار دارد. از او در بخش آینده به تفصیل سخن خواهم گفت. موسولینی پس از گرفتن فرمان تشکیل دولت از سوی پادشاه، لیست یک کابینه ائتلافی را به پادشاه می دهد. لیستی که تقریباً همه را البته به غیر از رفقای سوسیالیست دیروز خودش شامل می شود. سوسیالیستها تحت رهبری "جیاکومو ماتئوتی" *Giacomo Matteotti* حاضر به همکاری با کسی که اندکی پیش از سوی حزب خائن نامیده شده بود، نیستند.

در جولای ۱۹۲۳ موسولینی در کادر موافقت با جیولیتی، اورلاندو و سالاندرا (نخست وزیران پیشین ایتالیا) قانونی را از مجلس می گذراند تحت عنوان "قانون آچربو" *Legge Acerbo* که بر مبنای آن قویترین فراکسیون (با حداقل ۲۵ درصد آراء) به طور خودکار از دوسوم کرسیهای مجلس برخوردار خواهد شد. این قانون به لحاظ نظری ابتداء در نومبر ۱۹۲۲ طی مصاحبه ای با میکله بیانچی یکی از اعضای گروه چهار نفره در نشریه مردم ایتالیا کلید خورده بود. بالاخره در ۲۴ نومبر همانسال موسولینی موفق به گرفتن اختیارات کامل در زمینه اقتصاد و مدیریت از مجلس نمایندگان با هدف برقراری نظم می گردد. اگرچه که این اختیارات محدودیت زمانی داشته و تنها تا ۳۱ دسمبر همانسال اعتبار دارد.

با استعفای "ژن استورتسو" *Don Sturzo* رهبر کاریسما تیک حزب مردم ایتالیا *Partito Popolare Italiano* که رابطه چندان خوبی هم با موسولینی ندارد، او به بهانه "تغییر شرایط" خواستار انتخابات جدید می گردد. در انتخابات ۲۵ جنوری ۱۹۲۴، ۴.۵ میلیون رأی مردم ایتالیا به طرز کاملاً دمکراتیک! نصیب فاشیستها می شود و بقیه احزاب و تشکلهای دیگر صحنه سیاسی ایتالیا رویهمرفته به حدود ۳ میلیون رأی قناعت می کنند.

خوشحالی موسولینی چندان بدرازا نمی کشد. در ۱۰ جون ۱۹۲۴، "جیاکومو ماتئوتی" رهبر سوسیالیستها و تیزترین منتقد فاشیستها به قتل می رسد. بزودی قاتل او که یک میلیشیای فاشیست است شناسائی و دستگیری می شود. به دنبال تحقیقاتی که خارج از حوزه نفوذ دولت جریان می یابد نام بسیاری از اعضای بلندپایه فاشیستها در همکاری و یا آگاهی از موضوع قتل ماتئوتی به میان می آید تا آنجا که موسولینی مجبور به کنار گذاشتن بسیاری از جمله "د بونو" همکار نزدیکش می گردد. رشته تحقیقات تا خود موسولینی هم کشیده می شود و پای او نیز به میان می آید و فضای داخل و خارج ایتالیا علیه او می چرخد. در ۲۷ جولای ۱۹۲۴، اپوزیسیون با هدف فشار بر پادشاه در جهت اعلام انحلال مجلس، عزل و دستگیری موسولینی و فرمان انتخابات جدید، تصمیم مجادله برانگیزی مبتنی بر خروج و تحریم مجلس می گیرند. اشتباه محاسبه و حشمتناکی که خلاف تصور اپوزیسیون با عدم موضعگیری ویکتور امانوئل دست موسولینی را در غیاب آنان کاملاً در پارلمان باز می گذارد.

موسولینی از این فضای موجود در پارلمان حداکثر استفاده را کرده و نهایتاً در ۳ جنوری ۱۹۲۵، آخرین ضربه کاری را بر پیکر اپوزیسیون وارد می کند. او طی یک سخنرانی مسؤلیت کلیه عملکرد شبه نظامیان را رأساً به عهده گرفته و به مردم ایتالیا قول می دهد که ظرف ۴۸ ساعت نظم و آرامش را در جامعه برپا دارد. به دنبال آن موج دستگیریهای گسترده صحنه سیاسی ایتالیا را درمی نوردد و نظم فاشیستی برقرار می شود. و اینچنین است که این سخنرانی در آنروز به عنوان آغاز عروج دیکتاتوری فاشیستی وارد تاریخ ایتالیا و اروپا می گردد.

سال ۱۹۲۶ تمامی احزاب ایتالیا ممنوعه اعلام می شوند و یک حزب بر سر نوشت ایتالیا حاکم می گردد. در انتخابات ۱۹۲۸ این تنها نامزدهای *PNF* یعنی حزب ناسیونال فاشیست (*Partito Nazionale Fascista*) هستند که اجازه شرکت در انتخابات را می یابند. "شورای عالی فاشیستی" *Gran Consiglio del Fascismo* به اینهم قناعت نکرده

و در همان سال ۱۹۲۸، چارچوبهای قانونی ضروری به منظور پیشبرد تغییرات ساختاری در راستای گذار تمام عیار نظام سیاسی ایتالیا به یک دیکتاتوری فاشیستی را تعبیه کرده و بدینترتیب **PNF** به عنوان تنها حزب سیاسی ایتالیا و موسولینی به عنوان رأس نظام تک حزبی اعلام می گردند. این قانون تا ۱۹۴۳ که با عزل موسولینی توسط همان "شورای عالی فاشیستی" و بازداشت او از اعتبار می افتد، سالهای سال مقدرات ایتالیا را رقم می زند.

در ۱۹۳۲ پس از پایان پروسه قانونی! تغییرات ساختاری در نظام سیاسی که از بالا تا پائین سیستم را در هم می پیچد، نهایتاً موسولینی بیانیه زیربنائی "روح فاشیسم" را منتشر می کند. این روح دهشتنا تا ۲۴ جولای ۱۹۴۳ که **PNF** منحل می شود سراسر ایتالیا را در خود می پیچد. سه روز بعد در ۲۷ جولای ۱۹۴۳ **PNF** رسماً ممنوعه اعلام می شود.

رابطه هیتلر با موسولینی

یکسال بعد با روی کار آمدن آدولف هیتلر در المان، تعادل قدرت در اروپا به نفع توتالیترایسم راست به هم می خورد. این اما به هیچ وجه به معنای هم خطی و نزدیکی دو نماینده عمده راست توتالیترایستی در اروپا یعنی دو حزب ناسیونال فاشیست و ناسیونال سوسیالیست نیست. اولین دیدار موسولینی با هیتلر در ۱۹۳۳ در ونیز هم کمکی به رسیدن دو حزب به سطح توافقات ستراتیژیک نمی کند. توافقات ستراتیژیک به کنار، پس از این دیدار معاون وزارت امور خارجه وقت المان ارنست فون وایتسکر، به یکی از مقامات سوئیسی محرمانه می گوید حتی "نمی شود پیش بینی کرد که بین این دونفر همکاری نزدیکی نیز ممکن گردد".

نگاه موسولینی به رهبری و سیاستهای حزب نازی در آغاز، نگاهی است انتقادی و با حفظ فاصله و در برخی موارد حتی خصمانه. نزدیکی موسولینی و فاشیزم نوع ایتالیائی به نازیسم المانی، بیش از آن که دلایل ایدئولوژیک داشته باشد ناشی از الزامات تعادل قوای سیاسی آنروز بوده است و بس. یعنی اگر قدرت المان نازی در سالهای پایانی دهه سی، معادله کلاسیک قدرت در اروپا را در هم نمی ریخت، بی تردید جای ایتالیای موسولینی در میان سرمایه داری غرب بود و نه در کنار ناسیونال سوسیالیستها. تضاد میان دمکراسی بورژوائی حاکم بر جوامع سرمایه داری کلاسیک با موسولینی اگر کمتر از تضاد او با ناسیونال سوسیالیزم نباشد، حتماً بیشتر نیست. برای موسولینی کمال مطلوب همواره آن بوده است که دنیای آنروز، ایتالیای فاشیست تحت رهبری او را به مثابه یک قدرت منطقه ای در اروپا و شمال آفریقا به رسمیت بشناسد. او نه در اندیشه تبدیل شدن به یک ابرقدرت جهانی است و نه اگر هم باشد اساساً در قد و اندازه چنین مطالباتی هست.

مهمترین اختلاف نظری میان دو دیکتاتور در تشخیص دشمن است. خلاف هیتلر که سرمایه یهود را دشمن شماره یک خود معرفی کرده و انگشتش را به سمت وال استریت نشانه رفته است، موسولینی از اساس هیچ تضادی با سرمایه به طور عام و سرمایه یهود به طور خاص ندارد. بگذریم از آن که گوشه چندان ناچیزی از حزب او نیز بر روی شانه های اکثریت قریب به اتفاق یهودیان ایتالیا و سرمایه های غیرمتمرکز آنان بناگرددیده است. در بخش بعدی به این جنبه از تاریخ **PNF** بیشتر خواهیم پرداخت.

آدولف هیتلر در واکنش به اعتراضات مداوم چروتنی سفیر موسولینی در المان که بارها به نام او از پیشوا می خواهد که رفتارش را با یهودیان نرمتر کند، پاسخ می دهد که ایل دوچه هنور مافیای یهود را آنگونه که او "طی سالیان دراز، از هر لحاظ و از هر زاویه" شناخته و مورد بررسی قرار داده است، نمی شناسد. او که خود نیز در آغاز خلاف تبلیغات مدیای یهود هیچ ضدیتی با یهودیان ندارد، اوئی که پزشک عزیزترین کسانش یعنی مادرش دکتر بلوخ یهودی است، او که از اتفاق! همیشه مشتریان دائمی و پر و پا قرص نقاشی هایش، امثال یاکوب آلتنبرگ یهودی

هستند. اوئی که کتابهای ادوارد فوکس یهودی را می خواند و آنها را علناً در کتابخانه اش در کنار کتابهای فریود یهودی نگه می دارد. او که مدتها مستاجر ارلانگر یهودی بوده و خلاصه اوئی که اساساً با حمایت فعال تشکیلات فراماسونری توله و حمایت مالی بخشی از همین سرمایه یهود و صهیونیسم بین الملل به سمت تصاحب قدرت سیاسی خیز برداشته است و به قول خودش در " طول سالیان دراز و از هر لحاظ و از هر زاویه " با قدرت و کارکردهای سرمایه متمرکز یهود و انگلستان دراز آن در تشکیلات قدرتمند فراماسونری جهانی از سوئی و جنبش کارگری و انترناسیونال سوم از سوی دیگر سر و کار داشته ، در نهایت به این قناعت رسیده است که در مقابل یهودیت سازمانیافته بین المللی که رأس آن در وال استریت نشسته و با کودتای اقتصادی ۱۹۲۹ ، افسار حاکمیت امریکا را نیز به تمام و کمال به دست گرفته است ، دو راه بیشتر موجود نیست . یا تسلیم و انقیاد و یا دشمنی و جنگ .

موسولینی اما در دنیای دیگری سیر می کند . میان او و هیتلر یک دنیا تفاوت موجود است . همانگونه که میان فاشیسم او و ناسیونال سوسیالیسم المانی . موسولینی همانگونه که گفتم اصلاً هیچ مشکلی با سرمایه کلان ندارد چه رسد به سرمایه یهود و وال استریت . او اصلاً در آغاز منافع خود را بیشتر در نزدیکی به دمکراسیهای غربی می بیند تا ناسیونال سوسیالیسم هیتلری . در عمل هم تا مقطع سال ۱۹۳۶ که معادله قدرت در اروپا به هم می خورد ، در هرکجا در مقابل المان و در کنار سرمایه داری غرب است . او حتی خروج المان از جامعه ملل در ۱۴ اکتوبر ۱۹۳۳ را هم بر نمی تابد . سفیر المان در ایتالیا در تلگرافش به وزارت خارجه المان اطلاع می دهد که موسولینی از این اقدام سخت برآشفته شده و آن را فوق العاده تقبیح کرده است.

مهمتر از همه ، در کنار اختلاف بر سر تیروول جنوبی که ایتالیا بر آن ادعای ارضی دارد ، بزرگترین مسأله مورد اختلاف میان موسولینی و المان نازی مسأله اتریش است . موسولینی خود را قدرت حافظ اتریش و مخالف سرسخت نفوذ المان بر آن کشور می داند و هیتلر اگر چه در آغاز و من جمله در دیدار و نیز ، برای جذب موسولینی قول داده که به استقلال اتریش احترام بگذارد و با ادعای ارضی ایتالیا بر تیروول جنوبی مخالفت نکند ، اما واضح است که قاطعانه به دنبال ضمیمه کردن اتریش به خاک المان است. این مقوله آنچنان حساس است که روابط دو کشور را یک بار در ۱۹۳۴ و در جریان قتل دلفوس در وین به پائین ترین سطح خود می رساند تا آنجا که می توان از لفظ خصمانه نیز در این رابطه استفاده برد .

موضوع از این قرار بود که در ۲۵ جولای ۱۹۳۴ ، یک گروه ضربت ۱۵۰ نفره از نازیهای محلی اتریش با لباس ارتشی به درون کاخ صدارت عظمی در میدان بال هاوس در وین می ریزند . با این که عملیات از پیش لو رفته و اکثر وزرای کابینه موفق به فرار می شوند با اینحال نیروی ضربت نازیها موفق می شود که انگلبرت دلفوس *Engelbert Dollfuß* صدراعظم مستبد ضد نازی اتریش را به قتل برساند .

موسولینی که از این واقعه به شدت سرخورده و خشمگین است ، یک لشکر کامل خود را به برنرپاس در مرز اتریش و ایتالیا اعزام می دارد و طی تلگرافی به معاون صدراعظم اتریش شاهزاده "ارنست اشتارمبرگ" *Ernst Rüdiger Starhemberg* می نویسد که ایتالیا برای استقلال اتریش خواهد جنگید . او به اینهم قناعت نکرده و شخصاً به وین می رود . اشتارمبرگ در کتاب خود بنام "میان هیتلر و موسولینی" به سخنرانی غرای ایل دوچه علیه هیتلر و المان اشاره دارد که لبریز از خشم و نفرت است . ایل دوچه علناً گفته بود که هیتلر قاتل دلفوس است. حتی او را بز هکار نامیده بود و مسوول اصلی جنایت مذکور . به ادعای اشتارمبرگ ، موسولینی ولینعمت آینده خود را یک "فاسدالاخلاق جنسی ، یک دیوانه خطرناک" توصیف کرده و مرام نازیسم را "انقلاب طوایف و ایلات ژرمنیک در جنگهای بدوی و عاری از تمدن عهد باستان علیه تمدن درخشان رومی" نامیده بود . او ابراز امیدواری کرده است که قتل دلفوس بتواند بالاخره قدرتهای بزرگ را نسبت به خطر المان آگاه کرده و یک اتحاد گسترده علیه هیتلر به وجود بیاورد . درکنگره

حزب نازی در سپتامبر ۱۹۳۴ هم خلاف معمول جای هیأت ایتالیا خالی است. موسولینی به اینهم بسنده نمی کند و یکسال بعد یعنی سال ۱۹۳۵، در کنفرانس استرزا نیز علمدار ایجاد یک جبهه ضد هیتلری همراه با پیرلاوال و رمزی مک دونالد نخست وزیران وقت فرانسه و انگلستان در راستای دفاع از استقلال اتریش می گردد.

خشم و نفرت موسولینی از هیتلر و المان در آغاز تا بدان پایه است که آن را علناً در هر کجا نیز بیان می کند. او به هنگام افتتاح پنجمین نمایشگاه خاورزمین *fiera del levante* علناً به تحقیر المان و دکتترین نازیها پرداخته و از فراز یک تانک ارتشی خطاب به جمعیت از جهالت و بربریت ژرمنها در روزگار شکوفائی سزار ویی نیازی ایتالیا نسبت به تعالیم آنسوی آلپ سخن می راند. پروسه نزدیکی اجباری او به المان تنها زمانی است که جامعه ملل تجاوز ایتالیا در سوم اکتوبر ۱۹۳۵ به اتیوپی را قاطعانه محکوم می کند و به زیر بار ادعای ارضی او بر اتیوپی نمی رود. در اینجا است که وی در تعادل قوای موجود چاره ای جز پیوستن به جبهه المان هیتلری ندارد. آدولف هیتلر تنها کسی است که ایزولاسیون ایل دوچه را می شکند و از او علناً حمایت می کند. شروع جنگهای داخلی اسپانیا در همین مقطع زمانی و دخالت فعال المان و ایتالیا در این جنگها نیز مزید بر علت می شود. در اواخر فبروری ۱۹۳۶ جبهه خلق *Frente Popular* به رهبری مانوئل آزانا انتخابات اسپانیا را می برد. دومه بعد در فرانسه تشکیلاتی به همان نام به رهبری یک یهودی به نام "لئون بلوم" *Léon Blum* شکل می گیرد.

لئون بلوم یکی از سیاستمداران با نفوذ پیش و پس از جنگ دوم است. او که بارها به مقام نخست وزیری فرانسه دست می یابد اولین نخست وزیر سوسیالیست تاریخ معاصر فرانسه و اولین یهودی علنی فرانسوی در این موضع می باشد. مورد بلوم یکی از موارد قابل تعمق تاریخ جنگ دوم است. او که نامش با نام جبهه خلق در فرانسه تداعی می شود، به دنبال پیروزی همزمان جبهه مذکور در فرانسه با پیروزی انتخاباتی جبهه همنامش در اسپانیا، برای اولین بار در سوم ماه می ۱۹۳۶ نخست وزیر می شود، پس از یک شراکت در دولت بعدی در موضع معاون نخست وزیر در ۱۹۳۷ و یک انتخاب دوباره در ۱۹۳۸ به عنوان نخست وزیر، با تهاجم المان به فرانسه و تشکیل دولت ویشی، توسط دولت مربوطه دستگیر و نهایتاً در پنجم اپریل ۱۹۴۳ همراه با "ادوارد دالادیه" *Édouard Daladier* یکی دیگر از نخست وزیران اسبق فرانسه، تحویل المان نازی می شوند.

حیرت انگیز است که دولتی که ظاهراً شش میلیون یهودی را زنده زنده روانه کوره های آدم سوزی کرده است، این جناب را که هم یهودی است و هم سوسیالیست و هم فرانسوی یعنی از سه جهت دشمن به حساب می آید زنده می گذارد. درست تا بهار ۱۹۴۵ که متفقین از شرق و غرب خاک المان را تسخیر می کنند و بنا به تاریخ رسمی، نازیها سرعت ماشین کشتار در اردوگاه ها را هر روز بالا و بالاتر می برند، به ناگهان نیروی اس - اس دستور می یابد تا لئون بلوم را همراه با ۱۳۹ شخصیت معروف دیگر از اردوگاه داخائو به تیروول جنوبی منتقل کنند. در آنجا هم به جای آن که ترتیبشان داده شود در ۲۴ اپریل ۱۹۴۵، یک تورن اردوی رایش به نام ویکارد فون آلونزلین *Wichard von Alvensleben* با تولی تحت فرمانش محافظان اس - اس را مجبور می کند همگی آنان را رها کرده و چند روز بعد هم با ورود نیروهای آزادیبخش امریکائی تحویل آنان داده می شوند. انگار که زور نازیها تنها به توده های یهود می رسیده و با صاحبان زر و زور دشمنی چندانی نداشته اند!

لئون بلوم صحیح و سالم به فرانسه برده می شود و سال بعد برای سومین بار می شود نخست وزیر. نهایتاً هم تنها با مرگ نابه هنگامش در ۳۰ مارچ ۱۹۵۰ مجبور به ترک صحنه سیاست فرانسه می گردد.



Giovanni Giolitti



Engelbert Dollfuß



Léon Blum

به هرتقدیر از ۱۹۳۶ به بعد پروسه نزدیکی موسولینی به المان کلید می خورد . در همان سال او با اعلام محور برلین - رم بر مقوله اتحاد با المان صحنه می گذارد و یک سال بعد در ۱۹۳۷ نیز با بیرون آمدن از جامعه ملل و پیوستن به اتحاد ضد کمینترن میان المان و جاپان گام تعیین کننده دیگری در این راستا برمی دارد .

موسولینی اما تا آخرین لحظه در مقابل خلع ید از یهودیت و فشار بر یهودیان ایتالیا مقاومت می کند . این تنها سرمایه یهود نیست که هنوز از قدرت بسیاری در ایتالیا برخوردار است . اکثریت عظیم یهودیان ایتالیا با اقتدار یا عضو حزب ناسیونال فاشیست موسولینی هستند و یا هوادار پروپا قرص آن . نهایتاً در سال ۱۹۳۸ و در اوج قدرت هیتلر است که موسولینی با فشار المان مجبور می شود که موضع خود را در رابطه با "مسأله یهود" در ایتالیا مشخص نماید . اعلام قوانین نژادی در این کشور حلقه محاصره گرداگرد یهودیان اروپا را تنگتر می کند .

بیژن نیابتی ، ۱۴ آذر [قوس] ۱۳۹۰